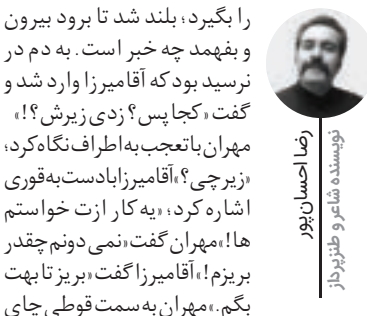


سرت توی قوطی خودت باشد!



رضا احسان پور

نویسنده، قلمبر و طنزپرداز

مهران تکیه داد به دیوار ، فقط برام سؤاله که چرا من؟! آقامیرزا تفاله های چای را خالی کرد توی سطل «یه ضرب المثل چینی هست که می که محض ارا!!، بعد هم چند قطره آب پاشید به صورت مهران . مهران گفت ، هان ؟ ، آقامیرزا خندید و گفت ، هان به جملت ! چرا تو؟! خب پس کی؟! مهران لب هایش را چپ و راست کرد ، «نه خب! منظورم این نیست که کس دیگه ای به درد من گرفتار بشه ولی خب برام سؤاله که مگه من چه کار کرده ام که باید این بلا سرم بیاد ؟ ، آقامیرزا ، مهران را کشید سمت ظرف شویی ، «حتما به حکمتی داره ، فعلا این رو پر کن» .

مهران زل زده بود به آب که با فشار می ریخت توی کتری ، کمی که گذشت چیزی از آقامیرزا نشنید ، برگشت و گفت ، «خب ؟ حکمتش چیه ؟! ، آقامیرزا بدون اینکه مهران متوجه بشود از چای خانه رفته بود بیرون . مهران شانه هایش را بالا انداخت ، کتری را گذاشت روی گاز ، نشست روی صندلی و زل زده به شعله گاز ، ناگهان آقامیرزا وارد چای خانه شد و گفت ، «چای دم کشید؟»

مهران از جا بلند شد و با تعجب گفت «هنوز آب هم جوش نیومده! تازه گذاشتم! یادتون رفت؟ ، آقامیرزا سری تکان داد و دوباره بدون هیچ حرفی از چای خانه زد بیرون .

مهران رفت سراغ قوطی چای . مطمئن نبود که چقدر چای خشک باید داخل قوری بریزد . دوسه باری به قوری و بعد به قوطی چای نگاه کرد . هنوز آب جوش نیامده بود و فرصت داشت که تا آمدن آقامیرزا صبر کند و او بپرسد . آقامیرزا وارد چای خانه شد و همان جادم در ، دوباره رفت بیرون . مهران دیگر نتوانست جلو کجکاویش

غباروبی دل

تجلی عشق و مهربانی

می دمد . تماشای سیل عظیم جمعیت در روزهای اربعین درحالی که از نجف اشرف عازم کربلا بودند بی نظیر بود . آن ها مهربانانه ودل سوزانه همدیگر را یاری می دادند و در بیشتر مواقع کمک حالی برای مابودند که نظافت معابر را به عهده داشتیم .

برایم جالب بود که در این ایام ، تمامی افراد اعم از پیر و جوان ، زن و مرد ایرانی و خارجی در کنار هم طی مسیر می کردند . در آن لحظات ارزو کردم ای کاش در تمامی لحظات زندگی ، انسان ها به یکدیگر عشق بورزند و با هم مهربان و صمیمی باشند .

خاطرات کاروان مشهدی خدام الحسین^(ع) برگرفته از کتاب ، غباروبی دل ،

چکامه های حسینی

منزوی اردبیلی

آنکه با عشق حسینی گشته هدمد زینب است آنکه بر سر شهادت بوده محرم زینب است آنکه شور افکنده با شور حسینی بر جهان ازازل خورکده با صد محنت و غم زینب است آنکه نامش زین آب خوانده رسول کردگار چون نگویم من صفای اسم اعظم زینب است آنکه بر خواند حدیث آم ایمن بر امام من به جرأت گویم آن زن هم حسین هم زینب است آنکه کاخ ظلم و استبداد را با یک خطاب کند و افکند از پی وین ریخت بر هم زینب است دامن شیر خدا بین ، شیر زن میپورود در شهامت برتر از سارا و مریم زینب است آنکه اندر مجلس گردن کشان قد کرد غلم چون حسین بر دشمنان یکدم نشد خم زینب است

آواهای عاشورایی



برخیز و ای علمدار ، نوحه ای است که قدمت زیادی دارد و مداحان افغانستانی ده ها سال است با خواندن آن رشادت آقا با الفضل عباس^(ع) را به عزاداران یادآوری می کنند . با اسکن کد روبه رو این نوحه را ببینید و بشنوید .

دمای هوای مشهد

۳۲٪
رطوبت هوا

۱۸°
↓

۳۳°
↑

۳۲
ظهر

۲۰
صبح

۲۴
عصر

۳۱
شب

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر: ۱۲:۳۶:۵۵
غروب آفتاب: ۱۹:۲۸:۱۴
اذان شب شرعی: ۲۳:۴۹:۳۶
نیمه شب شرعی: ۰۴:۱۲:۰۷
طلوع آفتاب فردا: ۰۵:۴۶:۲۵

SHAHRARANEWS.IR

۴شنبه

MashhadChehreh.ir

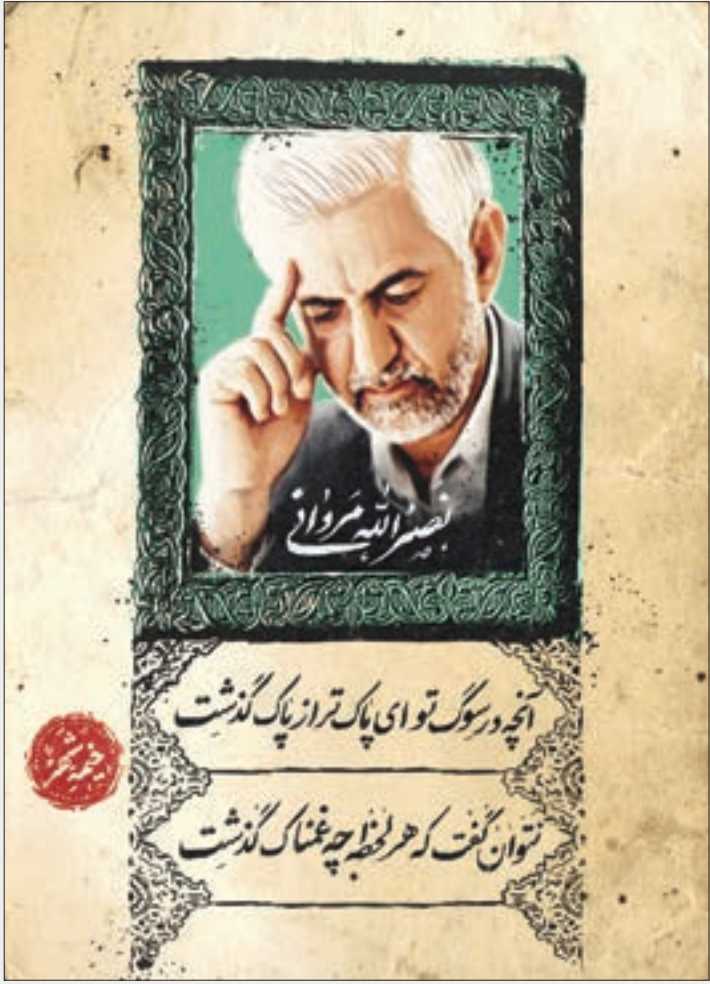
Photoshahr.ir

میثاق نامه اخلاق حرفه ای



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی: صاحب امتیاز و مدیر مسئول: شهرداری مشهد- مدیر عامل: سید میثم موسوی مهر- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی- نشانی: محلن شهدا، نبش دانشگاه ۱- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱- نمایی: ۳۷۲۲۸۳۱۰- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

خیمه شهر



نصرا... مردانی، شاعر آیینی سال ۸۲ چهره ماندگار ادبیات ایران شد ، درست همان سالی که از دنیا رفت و در کربلا هم به خاک سپرده شد .



موکب یک نفره

ما ملت امام حسینیم



می افتد و ما را به مقصد می رساند . در خانه ای محقر را به آرامی می گوید . زن جوانی با کودکی شیرخواره در بغل بیرون می آید . پسر نوجوان ، با او لحظاتی صحبت می کند . عربی بلد نیستیم . اما درک نگرانی از نگاه زن جوان . عربی دانستن نمی خواهد . نگرانی هم دارد . خفکان حاکم بر عراق شوخی نیست . باین همه ، می رود به درون خانه و با کلید برمی گردد و در را باز می کند . راهنمای نوجوان که فهمیده مشهدی هستیم ، در ازای کمکش مبلغی نمی گیرد . فقط می خواهد سلامش را به حضرت رضا^(ع) برسانیم و به سرعت دور می شود .

فرصت کم است و باید قبل از رسیدن کاروان به هتل ، خودمان را به دیگران برسانیم . یکی از بچه ها با صدایی آرام ، روضه می خواند . عزاداری مختصری می کنیم و از مقام خارج می شویم . زن جوان که در کوچه با کودک در آغوشش منتظر است ، در را قفل می کند . با همه اصرار ما ، او هم حاضر به قبول مبلغی حتی اندک به عنوان هدیه و تشکر نمی شود و می رود .

۴

چرا آن نوجوان در آن فضای امنیتی خودش را به خطر انداخت ؟ چرا آن مادر جوان چنان اضطرابی را به جان خرید ؟ چرا حالا که در دوران پسارژیم نجس صدام ، پیاده روی اربعین دوباره رونق گرفته ، گروه عظیمی از مردم تمام دارند ارشان راوقف خدمت به کسانی می کنند که ظاهرا قربت و اشتراکی با هم ندارند ؟ پاسخ ساده است و به بلندی نجف تا کربلا . مانده در کشور و زبان و فرهنگ . که در عشق به حسین^(ع) و خاندانش مشترکیم . نقطه اشتراک ما ، در اعماق قلب ماست . مامحاط در دل باختگی به حسینیم . مرزهای بین المللی را فراموش کنید . ما اهالی بین الحرمینیم . ما ملت امام حسینیم .

نذر مادر شمالی برای زائران امام رضا(ع)



صبح های حرم حس عجیبی دارد . از یک سمت طلوع خورشید را می بینی که از بالای گنبد طلایی سرتارنازش می کند و از سمت دیگر از ونیاز زائرانی رامی شنوی که بادل شکسته در هر گوشه ای نشسته و زل زده اند به خورشید روبه رویشان و با لهجه های خاص خودشان با او حرف می زنند . پرواز پرندگان در داخل صحن و سرو صدا ایشان که گویی آن ها هم اول صبحی می خواهند سلامی عرض کنند به خورشید مشرقی ، حالا فضا را



جواد طبری بخش

خادم امام رضا و سردبیر شهراز نور

دل نشین تر می کند . کمتر از یک ساعت به پایان شیفت خدمتی ام باقی مانده است .

مقابل در ورودی صحن آزادی از سمت پایین خیابان ایستاده ام یک گروه ۱۰ نفره که از لهجه شان مشخص است از شمال آمده اند ، دوره ام می کنند و به دنبال آدرسی هستند که بعد از زیارت به آنجا بروند . راهنمایی شان می کنم و قبل از اینکه از من دور شوند یک نفرشان می گوید : حاجی مایک ساعت است رسیده ایم . آمده ایم اجازه بگیریم و برویم نذرمان را ادا کنیم . همین را که می گوید حساس می شوم تا باید نذرشان چیست ؟ از جیم چند شکلات متبرک را در می آورم و به هر کدامشان می دهم تا بتوانم با آن ها بیشتر حرف بزنم .

یکی شان که سن بیشتری دارد ، می گوید : پسرم خوش به حالت که خادم هستی ، نمی دانی به چه گوهری در حال خدمت هستی ! ولی این آقا راه دور و نزدیک برایش فرقی ندارد . فقط کافی است دلت بلرزد و از او کمک بخواهی ، دستت را در نمی کند . می پرسم : مادر جان نذرتان چیست ؟ می گوید : داستان دارد مادر جان ولی همین قدر بدان که بعد از ۱۰ سال دخترم را اشفا داد و

روایت روز

کودکان احساس

سعید حیدری | شاعر و پژوهشگر

به بچه هایی بود که چایی می آوردند . آب می آوردند . قند می آوردند . دم در نایلو می دادند . حتی بیشتر آبدار خانه را نوجوان هامی چرخانند و بیشترشان هم وقتی وارد می شدند بارو خانی محل که نزدیک در نشست به دوست می دادند و همانجا ها می نشستند .

مجلسی که ساعت هشت ونیم شروع شده بود ساعت ونیم به سینه زنی رسید . بعد یک آقا با چهره مهربان که بهش می گفتند جناب سرهنگ بلند شدند و ناگهی به اطراف انداخت . نوجوان ها یکی یکی بلند شدند و دورش جمع شدند . بعد همه جلو مداح حلقه زدند و سینه زنی شروع شد . این از آن مجلس هایی بود که دلم نمی خواست تمام بشود ولی فقط یک ربع بعد تمام شد . بلند شدم که بیا پیو بیرون . دیدم بچه ها دارند هجوم می برند سمت منبر و میکروفون ، دوباره برگشتم و نشستم ببینم چه خبر است که یک مجری خوش زبان آمد و با بچه ها شوخی کرد و از شان سؤال پرسید و به هر کدامشان به یک بهانه ای جایزه داد .

غذایم را گرفتم و از مسجد قمر بنی هاشم آخر بولوار نماز خارج شدم . حالم خیلی خوب بود ارزو کردم کاش بچه هایم را آورده بودم .



توفیق زیارت پس از ۵ سال

اصغر محسنی به همراه همسر و دو فرزندش از اصفهان به مشهد آمده تا تجربه حضور در بارگاه رضوی را در ایام محرم داشته باشند . او می گوید بعد از ۵ سال دوباره توفیق زیارت حرم امام رضا (ع) را پیدا کرده و دختر کوچکش را برای اولین بار به مشهد و زیارت آورده است .

عکس: احمد حسنی | شهرآر

عکس زائر